پاسخ به شبهات

ناصر فقيه

آيا در نظام اسلامى، مردم و اكثريت، جايگاهى دارند و در اداره حكومت تأثير گذارند، يا اين كه فقط بايد اطاعت امر كنند و هيچگونه حق دخالت و نظر ندارند؛ چرا كه حكومت، از آنِ‏خداست و پس از خدا، حكومت از آن رسول او(صلى‏الله‏عليه‏وآله) و ائمه(عليهم‏السلام) و جانشينان ايشان مى‏باشد، بنابراين با اين نگاه، مردم در چنين حكومتى چه جايگاهى مى‏توانند داشته باشند؟

جامعيت دين اسلام و نيز جاودانگى آن اقتضاء مى‏كند كه دين اسلام همواره درصدد تعالى انسان‏ها به سوى كمال باشد و لازمه رسيدن به اين كمال اين است كه حكومت دينى تشكيل گرديده و در سايه عدالت آن، انسان‏ها مسير كمال را طى كرده و به حقيقت برسند. در اينجاست كه مى‏بينيم پيامبر گرامى اسلام(صلى‏الله‏عليه‏وآله) پس از هجرت به مدينه، در اولين فرصت، حكومت تشكيل مى‏دهد تا در پرتو اين حكومت، عدالت نيز برقرار گردد و ظلم و ظالم ريشه كن گردد. سپس مى‏بينيم در دوران اميرالمؤمنين(عليه‏السلام) نيز اين نگرش جامع ادامه يافته و آن حضرت نيز در فرصتى مناسب كه مردم به ايشان روى مى‏آورند، تشكيل حكومت مى‏دهند. همچنين ديگر امامان شيعه نيز درصدد تشكيل حكومت دينى برآمدند؛ هر چند كه در طول تاريخ تشيّع مى‏بينيم جز در صدر اسلام، ديگر حكومت تشكيل نگرديد و اين به دليل قدرت يافتن ظالمين و ضعف مؤمنين بود، اما در عين حال، باز هم ارتباط رهبران دينى (معصوم و غير معصوم) با مردم محفوظ بوده و اين دو، پشتوانه يكديگر بوده‏اند. با اين مقدمه مى‏گوييم: هر چند نظام اسلامى، نظامى است الهى كه براساس وحى اداره مى‏گردد، اما با اين وجود، مردم نيز در اين حكومت، تأثير جدى دارند؛ هم در تأسيس حكومت و هم در اداره حكومت. 1

1- تأسيس حكومت

حضرت على(عليه‏السلام) در خصوص تأسيس حكومت مى‏فرمايد: آگاه باشيد! به خدايى كه دانه را شكافت و انسان را آفريد، سوگند، اگر نه اين بود كه جمعيت بسيارى گرداگردم را گرفته، و به يارى‏ام قيام كرده‏اند و از اين جهت حجت تمام شده است، و اگر نبود عهد و پيمانى كه خدا از علما و دانشمندان گرفته كه در برابر شكم‏خوارگى ستمگران و گرسنگى ستمديدگان سكوت نكنند، من مهار شتر خلافت را رها مى‏ساختم و از آن صرف نظر مى‏نمودم .2

پس اگر مردم نخواهند كه حكومتى تشكيل دهند، يك نفر به تنهايى هرگز نخواهد توانست تشكيل حكومت دهد، حتى اگر آن شخص، امام معصوم باشد. چنان كه بعد از اميرالمؤمنين نيز امام حسن(عليه‏السلام) شش ماه حكومت كرد و پس از آن، در پى انحراف مردم و دورى از امام خويش، امام حسن(عليه‏السلام) نتوانست به حكومت خويش ادامه دهد. همچنين امام حسين(عليه‏السلام) براى تشكيل حكومت اسلامى قيام كرد و قبل از تشكيل حكومت، به شهادت رسيد و همچنين امامان ديگر، كه چون مردم با آنان همراه نبودند، نتوانستند حكومت تشكيل دهند و البته مسأله مهم اين است كه حكومت اسلامى، هيچ گاه بر پايه جبر و زور تشكيل نمى‏گردد، بلكه براساس عشق و علاقه مردم به دين و حاكم اسلامى صورت مى‏پذيرد و هر چه مردم از اخلاق و معارف دينى بهره‏مندتر باشند و به احكام دينى بيشتر عمل كنند، حكومت اسلامى نيز استوارتر و در رسيدن به اهدافش موفق‏تر است. هيچ گاه نبايد تصور نمود كه اگر مردم با حكومت اسلامى نباشند و مؤمنان راستين كمر همت نبندند، خداوند حكومت اسلامى را برپا مى‏دارد3، «انّ اللّهَ لا يُغيِّر ما بقومٍ حتى يُغيّروا ما بِأنفُسِهِم»4

پس چون حكومت دينى بر پايه جبر و زور نيست و به خواست مردم تشكيل مى‏گردد، بر همين اساس، مردم در اين نوع حكومت، جايگاه ويژه‏اى مى‏يابند و بدون خواست آنان، حكومتى تشكيل نمى‏گردد.

مسأله مهم ديگر در اين باب، اين است كه مردم در حكومت اسلامى، مخدوم مى‏باشند؛ نه خادم. يعنى يكى از مهم‏ترين وظايف حاكم اسلامى، خدمت كردن به مردم مى‏باشد، نه اين كه مردم در خدمت حكومت باشند؛ لذا هر فردى كه وارد حكومت مى‏گردد، بايد در پى خدمتگزارى نسبت به مردم باشد، نه به عشق رياست يا چشم دوختن به بيت المال، پست‏هاى حسّاس را اشغال نمايد. لذا اميرالمؤمنين(عليه‏السلام) خطاب به مالك مى‏فرمايد: «و ان كانت كلُّها لِلّه اذا صلُحَت فيها النّيةُ و سَلُمتْ منها الرّعيّه»؛5 نظام اسلامى بايد اين دو شرط را دارا باشد: 1- نيت صالح 2- خدمت به مردم. بنابراين جايگاه مردم در تشكيل حكومت دينى بسيار مهم بوده و در نصوص دينى نيز تأكيد به اين امر مهم گرديده است، چنانچه على(عليه‏السلام) در نامه‏اى كه به مردم مصر نوشت، فرمود: «مَنْ نامَ لَم يَنُم عَنْه»؛ 6 اگر بيدار نباشيد و در صحنه حاضر نباشيد، شكست مى‏خوريد. اگر شما در خواب باشيد، دشمن شما بيدار است و شما را رها نمى‏كند.

2- نقش مردم در اداره حكومت

اكثريت مردم در اسلام نقش مهمى را بر عهده دارند كه در مقام عمل و اجرا به ظهور مى‏رسد. «به اين معنا كه رأى اكثريت مردم، در كارهاى اجرايى خودشان معتبر است. مردمى كه در بخش قانون گذارى و در حوزه نبوت و امامت معصوم(عليه‏السلام) و در بخش حاكميت و ولايت و رهبرى پذيراى حق مى‏باشند، در مسائل اجرايى، تشخيص‏شان حجت است و با حضور و رأى آزادانه و انديشمندانه، در سرنوشت خود سهيم هستند و براى رفع مشكلات و تأمين نيازهاى خود، افرادى را به عنوان نماينده انتخاب مى‏نمايند و به مجلس شوراى اسلامى يا خبرگان و مانند آن مى‏فرستند. بنابراين در نظام دينى و اسلامى، دو نوع رأى اكثريت محترم و معتبر است؛ يكى در مقام اجرا و عمل و ديگرى در مقام تشخيص قانون الهى. كسانى كه خود توانايى تشخيص قانون دينى را ندارند، قانون شناسان را با رأى اكثريت تعيين مى‏كنند و قانون شناسان با رأى اكثريت خود، قانون الهى را مى‏شناسند.»7

و اين همان مشاوره با مردم است كه در قرآن كريم و كلمات ائمه هدى(عليهم‏السلام)، سفارش فراوانى بر آن شده است: چنانچه قرآن كريم مى‏فرمايد: «و شاوِرْهُم فِى الامرِ»،8 و مى‏فرمايد: «وَ امْرُهُم شُورى بَيْنَهُم».9 همچنين روايات فراوانى در اين رابطه، در نهج البلاغه و جلد72 بحار الانوار وارد شده است.

در اينجا، اين سؤال پيش مى‏آيد كه «مشاوره»، در كداميك از امور ذيل مى‏باشد؟ در امور شخصى؟ در امور پيامبرى و شريعت؟ يا در امور سياسى و اجتماعى؟

پاسخ: با توجه به اين كه ضمير «هُم» به عموم مردم برمى‏گردد، ديگر معنا ندارد كه انسان در امور شخصى خويش با عموم مردم مشورت نمايد. همچنين در امور رسالتى و نبوت نيز مشورت جايگاهى ندارد. بنابراين آنچه قابل مشورت با مردم مى‏باشد، اداره امور سياسى اجتماعى مردم است‏10 (در محدوده‏اى كه مربوط به مردم مى‏باشد).

پرسش ديگر اين است كه قرآن كريم در آيات بسيارى، بيشتر مردم را اهل گمراهى و ضلالت مى‏شمارد و پيروى از آنان را ناروا مى‏داند. آيا اين تناقض نيست كه در جايى امر به مشورت مى‏نمايد، و در جاى ديگر، اكثريت آنان را اهل گمراهى مى‏شمارد؟ چنانچه مى‏فرمايد: «وَ إن تُطِعْ اكثَرَ مَنْ فِى الاَرضِ يُضِلُّوكَ عَن سَبيلِ اللّهِ»؛11 اگر از اكثريت اهل زمين تبعيت كنى، تو را از راه خدا منحرف و گمراه مى‏سازند. «وَ لكنَّ اكثَرَ النّاسِ لايَعلَموُنَ»،12 «اكثَرُهُم لايَعقِلون»، 13 «اكثَرُهُم للحَقِّ كارِهُون»،14 «ولكنّ اكثَرَ النّاسِ لا يُؤمِنُونَ»15 و آيات فراوان ديگر.

پاسخ اين است كه در مواردى كه قرآن كريم اكثريت مردم زمانه را گمراه و دور از حق معرفى مى‏نمايد، اكثريت مؤمنين را نمى‏فرمايد، بلكه اكثريت انسان‏هاى روى زمين را مى‏فرمايد (بنابر قرائن و سياق آيات). چنان كه در تاريخ بشريت مشاهده مى‏شود، اكثريت انسان‏ها در طول تاريخ، تابع حق و پيامبر دوران خويش نبوده و در مسير گمراهى حركت مى‏كرده‏اند. اما آنجا كه دستور به مشورت با مردم را مى‏دهد، منظور، مشورت با مؤمنين است و لذا سخن اكثريت مؤمنين حق بوده و براى ديگران حجت مى‏باشد.

تذكر يك نكته: در پايان، به نكته‏اى مهم اشاره مى‏گردد و آن اين كه اگر اكثريت مردم، نظام اسلامى را بخواهند، ولى برخى افراد منحرف، درصدد ضديت و براندازى نظام اسلامى برآيند، در اينجا وظيفه حكومت و حاكم اسلامى چيست؟ آيا بايد از مردم سالارى و آزادى اسلام استفاده كرده و آن‏ها را آزاد گذاشت، يا بايد با آنان از در جنگ و سركوب وارد شد؟

پاسخ: همان گونه كه در تمامى نظام‏هاى دنيا چنين است كه از حكومت خود در برابر اقليت آشوب گر دفاع مى‏نمايند، اسلام نيز چنين اجازه‏اى را به امت مسلمان و حاكم اسلامى داده است كه در صورت آشوب گرىِ عده‏اى قليل كه مخالف نظام اسلامى مى‏باشند، بايستند و با آنان مقابله كنند. چنان كه اميرالمؤمنين(عليه‏السلام) با ناكثان، قاسطان و مارقان جنگيد و آنان را وادار به پذيرش حكومتِ اسلامىِ برخاسته از اراده مردم نمود. البته در تمامى اين جنگ‏ها، ابتدا اميرالمؤمنين(عليه‏السلام) مخالفين را نصيحت مى‏فرمودند، تا اهل هدايت، يابند. آن‏گاه حضرت، با باقى مانده لجوج، مى‏جنگيدند. چنانچه در جنگ نهروان (جنگ با خوارج)، پس از آن كه حضرت على(عليه‏السلام)، خوارج را نصيحت فرمود، هشت هزار نفر از دوازده هزار نفر توبه نموده و از جنگ منصرف شدند. آن گاه على(عليه‏السلام) با باقى مانده خوارج جنگيد و آنان را از دم تيغ گذرانيد تا نظام اسلامى و مردم، از دست فتنه انگيزان محفوظ بمانند.

پى‏نوشت‏ها:

1- در واقع حضور مردم باعث مقبوليت است، نه مشروعيت.

2- نهج البلاغه، خ 3.

3- آيت‏الله جوادى آملى، ولايت فقيه، ص 84 و 83 (با اندكى تلخيص).

4- رعد/ 11.

5- نهج البلاغه، نامه 53.

6- همان، نامه 62.

7- آية الله جوادى آملى، همان، ص 92 و 91.

8- آل عمران/ 159.

9- شورى/ 38.

10- آية الله معرفت، ولايت فقيه، ص 95 (با تلخيص).

11- انعام/ 116.

12- يوسف/ 21، 40 و 68.

13- مائده/ 103.

14- مؤمنون/ 70.

15- رعد/ 1، هود/ 17، مؤمن/ 59.